



۲۰۱۶/۰۲/۰۲



م. اسحاق نگارگر

## آیا ممکن است اروپا به سوی یک فاشیزم تازه نفس برود؟

نخستین جنگ جهانی آنگاه که هنوز آگاهی سیاسی در مشرق زمین که منبع استثمار و بهره کشی قدرت های غربی بود رشد کافی نکرده بود میان آلمان، جاپان و ترکیه عثمانی از یک سو و متحدین غربی از سوی دیگر در گرفت و نتیجه اش شکست آلمان و متحدینش بود.

ترکیه متصل پس از خاتمه جنگ زیر رهبری اتاترک روی به سوی کعبه جمهوریت آورد و گریبان کشور خود را از چنگ سلطنت های میراثی نجات داد.

بسیاری از ترکان سلطنت طلب راه مهاجرت پیش گرفتند و چون متحد نزدیک شان آلمان بود و مهاجرت در آن دیار برای شان آسان آشیان مهاجرت را در همان دیار برگزیدند.

آلمان که در نتیجه باخت مستعمراتی در مشرق زمین نداشت به فکر تقسیم دوباره جهان و احیای غرور شکست خورده خویش افتاد. ناسیونالیسم در میان ملت های شکست خورده همیشه این خطر را دارد که ملت های شکست خورده را دچار غرور و خود برتر بینی کاذب می سازد و به شعار های میان تهی می چسباند که برای تسلی خاطر های شکست خورده خوب است ولی تحقق آن در عمل بسیار دشوار.

این زمینه مساعد با هیتلر کمک کرد که برای زنده نگاه داشتن و پرورش غرور ملی درفش ناسیونالیسم بر افرازد اما جنگ مخصوصاً آنگاه که با شکست همراه باشد کیسه اقتصاد جامعه را نیز تهی می کند و بنا بر این عدالت اجتماعی را هم در دستور روز قرار میدهد و شعار سوسیالیسم در آن روزگار سخت نظر ربا بود.

شعار ناسیونال سوسیالیسم هیتلر راه خود را در مغز های جوان و بی تجربه باز کرد و هنگامی که هیتلر در نطق های آتشین خود فریاد سر میداد که "آلمان، آلمان برتر از همه" آنان که می دانستند یک ملت مغلوب عملاً نمی تواند برتر از دیگران باشد از ترس سکوت می کردند اما جوانان برای تثبیت این برتری در سنگر های بیرون از کشور جان می دادند.

هیتلر در آلمان و کشور های مجاور که بر آنان قصد تاخت و تاز داشت نیز دشمن خود را تشخیص نموده بود و آن هم یهودیان بیچاره ای بودند که پول خوب اندوخته بودند و آن پول به درد هیتلر می خورد ولی در عین زمان ذهنیت مسیحیت اروپایی اجداد شان را متهم میکرد که حضرت مسیح را بر صلیب زده بودند و بنا بر این یهودی بیچاره نیز

به اصطلاح معروف سرش زده و مالش تالان بود. دلچسپ است که یهودیان اسپانیه و آلمان هر دو سر خود را در میان مسلمانان استانبول پناه می کردند.

فاشیزم هیتلر و موسولینی جنگ دوم جهانی را با خود آورد و فاشیزم شکست خورد زیرا که حتی مردم آلمان و ایتالیا نیز با آن نبودند اما بعد از جنگ جهانی دوم نیروی کار در کشورهای اروپایی سخت کاهش یافت و کشور های اروپایی را واداشت که این کمبود نیروی کار را از مستعمرات خود تأمین کنند.

در آن روزگار عملیه مهاجرت به سوی غرب از این جهت بحران زا نبود که این عملیه زیر نظر دولت های اروپایی بود و به گفته خود شان حکم برین درین (جذب مغزهای کارا و به درد بخور) را داشت و اروپاییان از انبوه متقاضیان مهاجرت انتخاب می کردند و در آن روزگار باند های تروریستی نیز وجود نداشت که اروپا نگران نفوذ شان در جامعه خود باشد.

وقتی شعله های جنگ در افغانستان، عراق، لیبی، سوریه و یمن روشن شد دولت های اروپایی مخصوصاً آنها که کاری بدین جنگ ها نداشتند تصور نمی کردند که سیل مهاجرت بدین پیمانه به سوی اروپا آغاز می شود که از جابلسای ترکیه تا جابلقای سویدن همه را فرا بگیرد و دولت های اروپایی را کاملاً در انتخاب مهاجران بی اختیار بسازد. معمولاً آنانی که با مهارت های بسیار اندک و حتی با نبود مهارت های حرفوی لازم به اروپا می آیند قدرت رقابت با وظایفی را که در پرتو یک عمر تحصیل و تجربه به دست می آید ندارند و تنها وظایفی را که به مهارت لازم نیاز ندارند مورد رقابت قرار می دهند بنابر این عامه مردم یعنی مکتب گریزان و آنانی که خود از سیر انکشافی جامعه خود غافل مانده اند و در سطح جامعه به مشاغل عادی قناعت نموده اند و یا از مراجعان دایمی دفتر های امداد اجتماعی هستند، احساس می کنند که مهاجران شغل های آنان را در معرض رقابت قرار می دهند یا کمک با مهاجران بر مقدار کمک های آنان اثر منفی می گذارد.

در برتانیه، فرانسه و حتی جرمنی هر چند احزاب محافظه کار ضد این گونه جریان فاقد کنترل مهاجرت هستند ولی با تجربه ای که از تلخی های دوران جنگ دارند ممکن نیست احزاب ضد مهاجرت در این کشور ها به قدرت برسند و چنانکه در آلمان یهودیان را هدف دشمنی قرار دادند این بار مسلمانان را هدف قرار دهند.

دنمارک و سویدن که اتفاقاً هر برای پذیرش مهاجرین آغوش های باز داشتند گرفتار برخی تمایلات فاشیستی شده اند. دنمارک دارایی های بسیار اندک مهاجران را که از دستبرد قاچاقبران انسان در امان مانده است ضبط می کند و به مصرف شان می رساند و سویدنی ها نیز برخلاف فرهنگ مهمان دوستانه خود باند نقاب پوشان ضد مهاجر درست کرده اند تا به اصطلاح معروف بچه ترسانک کنند و بدین ترتیب جلو مهاجرت هارا بگیرند.

دولت های اروپایی بیشتر از دیگران و بیشتر از دیگران باید بدانند که مردم جهان سخت به هم جوش خورده و نزدیک شده اند و اگر در هر گوشه جهان آتش جنگ در میگیرد دود آن چشم گوشه نشینان را نیز کور می کند.

وقت آن فرا رسیده است که دولت های مؤسس ملل متحد خود را با دیگران یک سان پندارند و دست از امتیاز های خود در سازمان ملل بکشند که در بسیاری حالات جنگ ها را ویتو های پنج کشور طولانی تر می سازد.

اگر ویتو های متعدد امریکا نبود حالا مشکل اسرائیل و فلسطین به حل رسیده بود. من مطمئن استم که اگر در کدام کشور اروپایی برای مدتی یک رژیم فاشیستی به قدرت هم برسد که هیچ گونه شواهد به قدرت رسیدن آن وجود ندارد بر مشکلات جهان خواهد افزود و آن را کم نخواهد ساخت. اگر رقابت ابرقدرت ها و کوچک ابدال های شان جنگ

های محلی را دوامدارتر نسازد جنگ‌ها زود به پایان می‌رسند ولی بدبختانه ابر قدرت‌ها دست‌محل متحد و دیگر صلح‌خواهان را نیز می‌بندند.

بحران امروزه مهاجرت نیز به پایان خواهد رسید ولی صلح به اقدامات اساسی‌تر نیاز دارد. در درجه اول ثروت و مکنّت جهان باید عادلانه تقسیم شود. در درجه دوم انتخاب مردم یک کشور باید اهمیت پیدا کند.

مردم سوریه به کدام زبان باید به جهانیان بفهمانند که دیگر می‌خواهند از شر یک دیکتاتوری میراثی نجات یابند. روس عملاً به نفع دکتاتور سوریه بمباران می‌کند و ایران عملاً در آنجا می‌جنگد.

آیا می‌توان باور کرد که عربستان سعودی در یمن دیموکراسی می‌خواهد؟ اگر ملل متحد ضعیف و دست‌نگر دیگران نبود آیا کشورها بدین‌پروری می‌توانستند در امور دیگران مداخله کنند.

متأسفانه در جهان ما عدالت مرده است و هنگامی که عدالت مرده باشد صدها مهاجر در راه‌های مخوف می‌میرند ولی حتی یک قاچاقبر انسان محاکمه و زندانی نمی‌شود.

اروپا ممکن نیست به سوی یک فاشیسم تازه نفس برود ولی همه به صورت جمعی در راه‌هایی مردم دیگر کشورها از شر دکتاتوری‌های فاشیستی و رژیم‌های متقلب و دروغگو تلاش کنند که به مه‌چی‌گویی‌های ابر قدرت‌ها

بحران مهاجرت را پایان نخواهد داد. فاعتبروا یا اولی‌الابصار

برمنگهم - ۲ فبروری ۲۰۱۶

نگارگر

